

[دکتر علی خزاعی فر Forwarded from]

You leave a tip, reach for your briefcase, get up. You wonder if another young historian, in the same situation you are, has seen the same advertisement, has got ahead of you and taken the job already. You walk down to the corner, trying to forget this idea. As you wait for the bus, you run over the dates you must have on the tip of your tongue so that your sleepy pupils will respect you.

مطلب فوق بخشی از رمان آئورا ست. دوستانی که فرصت دارند آن را ترجمه کنند و ترجمه شان را بفرستند و ترجمه خود را با ترجمه آقای کوثری مقایسه کنند. ترجمه آقای کوثری را بعداً میفرستم.

متن فوق کلمات بسیار ساده ای دارد. ولی ترجمه همانطور که میدانید راجع به کلمات نیست. نحوه ترکیب کلمات از خود کلمات مهمترند. نوعی یکدستی غیرقابل تعریف که باید سبکی قابل تشخیص بسازد. (در اینجا سبکی ادبی) در سطح فراتر از کلمه، آنچه اهمیت پیدا میکند و تفاوت بین مترجمان را بوجود میآورد درک لحن نویسنده، درک تاکیدات او، و ایجاد متنی منسجم با سبکی خاص است.

[Forwarded from Ladan Hm]

انعامی گذاشته و بلند می شوی. با خود می گویی: یعنی ممکن است جوان تاریخ شناس دیگری، عینا با شرایط تو، آگهی را دیده، پیش از تو اقدام کرده و شغل را به چنگ آورده باشد؟ و بعد در حالی که به سمت خیابان می روی سعی می کنی این فکر را از مغزت بیرون کنی. تا اتوبوس بیاید، تاریخ ها را مرور میکنی تا به وقتش نوک زبانت باشند و قربانی پلک های خواب آلوده ات نشوی .

[دکتر علی خزاعی فر Forwarded from]

ترجمه خوبی است ولی pupils را درست متوجه نشدین. البته با توجه به بی معنی بودن عبارت میتوانستید پی ببرید که این کلمه در این بافت به معنی دیگری به کار رفته است.

[Forwarded from vántia 🗨️]

انعامی میگذاری، دستت را به سوی کیفیت دراز میکنی و بلند می شوی. با خود فکر میکنی که شاید مورخ جوان دیگری، با شرایطی چون تو، همین آگهی را دیده، قبل از تو اقدام کرده و تاکنون مشغول به کار شده است. قدم زنان تا سر خیابان می روی، سعی می کنی این فکر را از سرت بیرون کنی. منتظر اتوبوس که می مانی، تاریخ هایی را که باید نوک زبانت بمانند تا احترام دانشجویان خوابالودت را برانگیزند مرور می کنی.

[دکتر علی خزاعی فر Forwarded from]

بسیار عالی. فقط عبارت دستت را به سوی کیفیت دراز میکنی و بلند می شوی منطقی است reach for. فقط درازکردن دست نیست بلکه برداشتن کیف هم هست.

[Forwarded from Zahra A]

Pupil به معنای مردمک چشم هم هست به نظرم بهتره چشمان خوابالود ترجمه بشه

[دکتر علی خزاعی فر Forwarded from]

با چه منطقی pupils باید چشمان خواب آلود ترجمه شود؟ طرف استاد تاریخ است. تاریخ با حافظه و به یاد آوری تاریخها سر و کار دارد. دانشجویان در کلاس تاریخ چرت میزنند چون درس

تاریخ برایشان خسته کننده است. تنها راهی که استاد میتواند احترام دانشجویان را جلب کند این است که تاریخ وقایع را بخاطر داشته باشد. این همه نشانه در متن است که دلالت بر معنی دانشجوی دارد. بعضیها فکر میکنند که متن معنی ثابتی ندارد و هر کس میتواند هر معنی به متن بدهد. این طور نیست. هر معنایی که به متن می دهیم باید برایش دلالتهای متنی و منطقی وجود داشته باشد.

[Forwarded from Ladan Hm]

بله درسته. از توجه تون ممنونم. پس باید نوشت "شاگردان خواب آلود"

[Forwarded from Unknown]

انعام را می گذاری، کیفیت را برمی داری، بلند می شوی. با خود می گویی، نکند استاد جوان دیگری، با همین شرایط تو، همین آگهی را دیده، پیشدستی کرده و شغل را تصاحب کرده است. به سمت چهارراه قدم می زنی، سعی می کنی از فکرش بیرون بیایی. منتظر اتوبوس که نشسته ای، تاریخ ها را مرور می کنی تا به وقتش، برای جلب تحسین شاگردان خواب آلودت، بدون مکث به زبان بیاوری.

«جوان» از قلم افتاده بود و وقتی افزودم، به دلیل تسلسل اضافات در «استاد تاریخ جوان دیگری»، «تاریخ» را واگذار کردم به بافت کلام تا با روش جبران در جای دیگری از داستان ذکر کنم. یکی از جملات را نیز با ساختار وابسته بازنویسی کردم تا سبک مبدأ حفظ شود.

[دکتر علی خزاعی فر Forwarded from]

ترجمه بسیار خوبی است. فقط یک مورد به نظرم رسید: انعام را می گذاری (کدام انعام؟). میشود گفت: انعامی (روی میز) میگذاری. روی میز را میشود اضافه کرد.

Unknown[22:42 15.02.16]

تشکر. درست است، استاد گرامی. معرفه نبود در متن مبدأ.

[Forwarded from A. Skandari]

انعام را روی میز میگذاری و درحالیکه دستت را به سوی کیفیت دارز کرده ای برمیخیزی. به این می اندیشی که آیا تاریخدان جوان دیگری، در موقعیتی مشابه، تبلیغی که شما دیده اید را دیده است، تاکنون موفق به تصاحب شغل شده؟ در همان حال که به سمت خیابان سرازیر میشوی، تلاش میکنی این فکر را فراموش کنی. همزمان که منتظر اتوبوس هستی، تاریخ هایی را از ذهن میگذاری که برای بدست آوردن احترام شاگردان خواب آلودت، نباید فراموششان کنی.

[دکتر علی خزاعی فر Forwarded from]

انعام را (انعامی) روی میز میگذاری و درحالیکه دستت را به سوی کیفیت دارز کرده ای برمیخیزی. (این عبارت "در حالیکه" ظاهرا تحت تاثیر ing انگلیسی ابتدا به متون ترجمه شده و بعد به متون تالیفی راه پیدا کرده است. این عبارت را فقط وقتی بکار ببریم که واقعا بر همزمانی دو عمل تاکید داریم. اینجا اصلا تاکید بر همزمانی دو عمل نیست. میتوانید دو عمل را متعاقب هم ذکر کنید: کیفش را برمیدارد و بلند میشود .

به این می اندیشی که آیا (که نکند) تاریخدان جوان دیگری، در موقعیتی مشابه، تبلیغی که شما (تو) دیده اید را دیده است، تاکنون موفق به تصاحب شغل شده؟ در همان حال که (اینجا هم در حالی که زاید است)، سمت خیابان سرازیر میشوی، تلاش میکنی این فکر را فراموش

کنی (سعی میکنی بهش فکر نکنی. آدم نمیتواند سعی کند چیزی را فراموش کند). همزمان که منتظر اتوبوس هستی، تاریخ‌هایی را از ذهن میگذارنی که برای بدست آوردن احترام شاگردان خواب آلودت، نباید فراموششان کنی.

[Forwarded from bagher saeedi]

پیشنهاد من به دوستان گرامی برای dates، "تواریخ ایام" است. چون "تاریخها" احتمالاً ذهن خواننده فارسی را به سمت معنای histories رهنمون میشود.

مترجم باید همواره در نظر داشته باشد که رابطه خواننده ترجمه اش با متن اصلی قطع است. بنابراین پیشاپیش باید حواسش به ابهامات و ابهامات احتمالی معادلهایی که برمیگزیند باشد. مثالی بزنم: فیلم the hours را خاطرتان هست با بازی نیکول کیدمن؟ این نام را که در فارسی به "ساعتها" برگرداندند به نظرم کار جالبی نبود. چون ساعتها در وهله اول معنای clocks را به ذهن بیننده فارسی میرساند. بهتر بود ترجمه میکردند: "ساعات".

دوستانی هم معادل "مناسبتها" را پیشنهاد کردند.

Unknown[22:32 15.02.16]

سلام. ضمن تشکر از جناب سعیدی به خاطر دغدغه ای که مطرح فرمودند، این را هم در نظر بگیریم که این نمونه که استاد خزاعی فر برگزیدند «پاره متن» است و احتمالاً بافت کلام — قبل و بعد این پاره متن — خیلی ابهاماتی که ما تصور می کنیم در آن هست را بر طرف کرده است و دغدغه ی ما اینجا باید زیبایی و روانی کلام باشد. اگر خیلی بخواهیم رفع ابهام کنیم — آن هم ابهاماتی که شاید فقط از نگاه ما ابهام باشد — متن از سبک موجز ساده ی نویسنده مبدأ دور می شود و این با روال ترجمه ادبی در تعارض است.

ضمناً، «تواریخ ایام» عنصر یک دستی که در سبک ساده ی مبدأ است را مخدوش می کند.

[دکتر علی خزاعی فر Forwarded from]

اصطلاح تواریخ ایام بسیار دقیق است ولی ناگهان خواننده را به سوی ژانری خاص و دنیایی دیگر پرتاب میکند. به نظرم این قدر دقت لازم نیست. بافت متن معنی را کامل میکند. ولی چه خوب که ذهن انقدر از لغات اصیل فارسی سرشار باشد که بتواند هر کجا به مناسبت کلمه لازم را انتخاب کند.

به این می اندیشی که آیا (که نکند) تاریخدان جوان دیگری، در موقعیتی مشابه، تبلیغی که شما (تو) دیده اید را دیده است، تاکنون موفق به تصاحب شغل شده؟ در همان حال که (اینجا هم در حالی که زاید است)، سمت خیابان سرازیر میشوی، تلاش میکنی این فکر را فراموش کنی (سعی میکنی بهش فکر نکنی. آدم نمیتواند سعی کند چیزی را فراموش کند). همزمان که منتظر اتوبوس هستی، تاریخ‌هایی را از ذهن میگذارنی که برای بدست آوردن احترام شاگردان خواب آلودت، نباید فراموششان کنی.

[Forwarded from Zeinab Arab]

انعامی روی میز می گذاری، کیفیت را بر می داری و از جای بلند می شوی. در این اندیشه هستی که آیا ممکن است پیش از تو تاریخ دان جوان دیگری هم مانند تو این آگهی را دیده و تا کنون شغل را از آن خود کرده باشد؟ قدم زنان تا ایستگاه اتوبوس میروی و تلاش می کنی ذهنت را از این خیال آزاد کنی. منتظر اتوبوس هستی و همزمان مطالب تاریخی را که باید به خاطر داشته باشی، در ذهنت مرور می کنی تا بتوانی توجه شاگردان خواب آلوده ات را به خود جلب کنی.

بسیار ترجمه خوبی است. آفرین. فقط یک مورد اشتباه دارد که حتما خودتان تا حالا متوجه شدید. صحبت از مطالب تاریخی نیست. صحبت از تاریخ وقایع است.

قبل از ارسال ترجمه آقای کوثری، یکی دو نکته بگویم. شاید بگویید این متن متن ساده ای بود. صفت ساده را میتوان به متون انگلیسی اطلاق کرد ولی از جهت درک متن. پس متن فوق از جهت درک متن ساده است. این صفت را نمیتوان به ترجمه هم اطلاق کرد. ترجمه با آفرینش سروکار دارد و از حد کلمات فراتر میرود. نثر ارنست همیگویی از حیث ساختار مثل متن فوق ساده است ولی این نثر منحصر به فرد است. مترجم باید متنی مستقل بیافریند که دارای coherence و coherence ویژه خود باشد و خواننده احساس کند که کلمات با هم هماهنگی سبکی دارند.

در مورد ترجمه آقای کوثری، باید بگویم چون ایشان قبل از روی آوردن به نثر، شعر مینوشتند، نثرشان از شعرشان بسیار تاثیر پذیرفته است. یکی از این تاثیرات ایجاز است. مثلا ایستاده به انتظار اتوبوس. در اینجا از یک phrase بجای جمله استفاده کرده است. (ویژگی دیگر ترجمه ایشان که از تسلط بر زبان بویژه زبان محاوره ناشی میشود (شعرا معمولا هم بر زبان تسلط دارند هم در کاربرد آن حساسیت فوق العاده دارند) استفاده از تعبیرات بسیار دقیق فارسی و بخصوص فارسی محاوره است. نکته دیگر این است که هیچ ترجمه ای کامل نیست. شاید در ترجمه استاد موردی بیابید که به نظرتان جای بهتر شدن دارد ولی بهتر است ببینیم یک مترجم حرفه ای ادبیات (این اولین ترجمه ادبی آقای کوثری است) چگونه ترجمه کرده و ترجمه اش با ترجمه ما چه تفاوتی دارد.

انعامی روی میز می-گذاری، کیفیت را بر می-داری، بر می-خیزی. در این فکری که شاید تاریخدان جوان دیگری، درست با موقعیت تو، همین آگهی را دیده، بر تو پیشی جسته و هم اکنون این شغل را به دست آورده است. به سمت چهارراه می-روی و می-کوشی این فکر را فراموش کنی. ایستاده به انتظار اتوبوس تاریخ-هایی را مرور می-کنی که باید حاضر و آماده بر نوک زبانت باشد تا شاگردان خواب آلود احترامت را نگه دارند. (آئورا، ترجمه عبدالله کوثری)

این هم ترجمه دیگری از استاد کوثری:

اما، ایزابل، کجا بودند مردم نازنینی که پشت آن پنجره-ها زندگی می-کردند؟ آیا از خانه-هایشان بیرون آمدند تا ورود شما را خوش-آمد بگویند، یا این وظیفه را به غبار و کثافت و نکبتی وانهادند که گرداگرد شما را فرا گرفته بود؟ زنان پابرنه با چهره-های تیره پیچیده در شال، شکم-های سنگین آبستن، کودکان عریان، گله گله سگ-های خیابانی، گله گله جانوران دورگه که به همه جا سر می-کشند و به جایی نمی-روند. بعضی زرد، بعضی سیاه، همه سرگردان، همه وامانده، همه بی نای و نفس، گرسنه، بدن های پوشیده از زخم و کک را می خاراندند، به دنبال پس-مانده-ای سر در زباله-ها می-کنند، افلیج، زار و نزار، با چشمهای مورب قرمز و زرد چرکابه-ریز که نژاد گرگیشان را برملا می-کند، پوزه-های پرلک و پیس، پشم ریخته، پوستی سخت و گر گرفته، وارفته و عاطل که هماهنگ با نواخت کاهلانه این شهر وارفته عاطل زوزه می-کشند، شهری که روزگاری پرستشگاه دنیای کهن مکزیک بود. (پوست انداختن، ترجمه عبدالله کوثری)

But where, Isabel, were the good citizens who live behind those windows? Did they come out to welcome you to town, or did they leave that office to the dust and the filth, the misery crowded around you, the barefoot women with dark faces wrapped in shawls, the heavy pregnant bellies, the naked children, the packs of street dogs. Packs of mongrels that drift everywhere, go nowhere. Some yellow, some black, all lost, listless, strengthless, hungry,

scratching at their infestations of sores and fleas, poking along gutters for garbage scraps, crippled, emaciated, with the slanted red and yellow eyes, dripping infection, that betray their coyote ancestry; white-nosed, hair worn off, bare hides splotched with scabs, torpid and purposeless as they whine the slow rhythm of this torpid purposeless town that once upon a time was the pantheon of an ancient Mexican world.

قابل توجه دوستانی که ترجمه درس میدهند. ترجمه نقل قول ها برای تمرین ترجمه د رکلاس بسیار عالی است چون اولاً معنی مستقلی دارند (به بافت بزرگتر نیاز ندارند) ثانياً استاد میتواند ببیند آیا دانشجویان توانسته اند معنی و لحن و تاکید و تقابلی را که نویسنده بیان کرده و نیز د رمورد نقل قولهای طنز شوخی نویسنده را به درستی منتقل کنند یا نه. (البته در این نوع تمرین طبعاً نمیتوان ویژگیهای متنی مثل یکدستی و انسجام را تمرین کرد) در اینجا من چند نمونه شوخی میفرستم ولی در جلسات آینده نمونه های دشوارتری انتخاب خواهم کرد. (واقعاً اگر یکی از دوستان همت کند و کتابی از نقل قولهای طنز به زبانی خلاق و زیبا ترجمه کند خیلی خوب است)

From the moment I picked up your book until I laid it down, I was convulsed with laughter.

Some day I intend reading it.

Groucho Marx

I find television very educating.

Every time somebody turns on the set,

I go into the other room and read a book.

Groucho Marx

I never forget a face, but in your case I'll be glad to make an exception.

Groucho Marx

I sent the club a wire stating,

PLEASE ACCEPT MY RESIGNATION.

I DON'T WANT TO BELONG TO ANY CLUB

THAT WILL ACCEPT ME AS A MEMBER.

Groucho Marx

He may look like an idiot and talk like an idiot but don't let that fool you. He really is an idiot.

Groucho Marx